



Sheikh M o h a m m a d H a s s a n V a k i l i

حضرت ابوطالب علیه السلام از نگاه محیی الدین عربی رحمة الله

تاریخ انتشار: سه شنبه ۶ شوال ۱۴۳۷

## مُوَلِّعُ الْعَالَمِ

مخالفان حکمت و عرفان به محیی‌الدین ابن عربی نسبت می‌دهند که در فصوص و رساله ردّ المتشابه حضرت ابوطالب علیه‌السلام را کافر خوانده است و ائمه علیهم‌السلام فرموده‌اند هر کس ابوطالب را کافر بخواند اهل جهنم است.

ولی واقعیت اینست که اولاً رساله رد المتشابه از محیی‌الدین نیست و در فصوص نیز چنین مطلبی نیامده است. ثانیاً فرمایش ائمه علیهم‌السلام فقط در مورد کسانیست که از سر عناد با حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حضرت ابوطالب اهانت نموده و ایشان را جهنمی می‌نامند. اما سنیانی که مستضعفند و به واسطه تعبد به روایاتی که به دستشان رسیده چنین اعتقادی دارند جهنمی نمی‌باشند.

### فهرست

- ۱- متن شبهه
- ۲- نقد و بررسی شبهه
- ۱-۲- منبع اول: رسائل محیی‌الدین عربی
- ۲-۲- نقد و بررسی
- ۲-۳- منبع دوم: فصوص الحکم
- ۲-۴- نقد و بررسی
- ❓ ۴-۱- مقدمه‌ای کوتاه
- ۲-۵- بررسی عبارت
- ❓ ۵-۱- توضیحی بیشتر
- ❓ ۵-۲- آیا محیی‌الدین تقیه نموده است؟
- ۳- چند نکته
- ۳-۱- نکته اول: منشأ اعتقاد اهل تسنن به ایمان نیاوردن ابوطالب
- ۳-۲- نکته دوم: معنای روایات جهنمی بودن منکر ایمان حضرت ابوطالب علیه‌السلام

- ۳.۳- نکته سوّم: ایمان حضرت اُبی‌طالب در فتوحات
- ۳.۴- نکته چهارم: ظهور تقیه در داستان حضرت اُبو‌طالب
- ۴- جمع بندی

### متن شبهه

یکی از شبهاتی که در فضای مخالفان عرفان با تبلیغات گسترده‌ای طرح میشود، مسأله دیدگاه محیی‌الدین عربی درباره حضرت اُبو‌طالب علیه‌السلام است.

در این راستا معمولاً مخالفان دو مطلب را به محیی‌الدین نسبت می‌دهند:

- ۱. محیی‌الدین گفته است که حضرت اُبو‌طالب علیه‌السلام مشرک از دنیا رفتند و اهل جهنّم شدند و عذابشان \_ نعوذ بالله\_ در جهنّم چنین است که در کفشهایشان آتشی است که از حرارت آن مغز حضرت می‌جوشد.

- ۲. محیی‌الدین در فصوص به صراحت گفته همت رسول خدا صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلّم در ایمان کسی اثر نداشت، و اگر می‌داشت در اسلام عمویشان اُبو‌طالب اثر می‌کرد و سبب میشد که ایشان اسلام بیابوند که نشد.

پس محیی‌الدین حضرت اُبو‌طالب را مسلمان نمی‌داند و معتقد است که آن حضرت کافر از دنیا رفته‌اند.

از دیگر سو اهل بیت علیهم‌السلام فرموده‌اند که هر کس اُبو‌طالب را مسلمان نداند، منحرف و گمراه و اهل جهنم است و از ما نیست.

طبیعاً بر اساس این صغری و کبری، باید بدانیم که محیی‌الدین شخصی منحرف و گمراه است و نمی‌توان او را صاحب کمالات و معارف معرفی نمود و از وی تمجید کرده و کتبش را به عنوان معارف الهی مطالعه نمود.

این شبهه در سطح وسیعی در آثار مخالفان معارف الهیه مطرح شده و به اشکال گوناگون به آن پرداخته‌اند. تا جائیکه این اعتقاد محیی‌الدین را بهانه‌ای برای فحش و ناسزا گفتن به وی و ناسزاگوئی به همه بزرگانی که وی را مدح کرده‌اند قرار داده‌اند و در سخنرانی‌ها و مجلات و فضای مجازی به این بهانه چه هتک حرمت‌هایی که نشده است.

### نقد و بررسی شبهه

اسلام حضرت اُبو‌طالب علیه‌السلام از نظر شیعه امری مسلّم و قطعی است، بلکه از برخی روایات به دست می‌آید که آن حضرت سوّمین شخصی هستند که پس از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت خدیجه

سلام الله علیهما اسلام آوردند، و در عین حال با تقیّه زندگی کرده و ایمان خود را از مشرکین قریش کتمان می‌کردند؛ لذا سخن در اصل ایمان آن حضرت نیست، بلکه در دیدگاه محیی‌الدین در این مسأله می‌باشد.

قبل از بررسی کبرای این شبهه و اینکه آیا چنین اعتقاد خطائی از نظر تاریخی دلیل بر انحراف فکری و عملی شخص است یا نه؟ جا دارد به بررسی هر دو مورد نقل شده از محیی‌الدین بپردازیم و ببینیم آیا محیی‌الدین واقعاً چنین چیزی گفته است یا این شبهه نیز مانند غالب شبهات مخالفان عرفان از اصل، بر جعل و تحریف تاریخ مبتنی است.

در اینجا اول هر یک از دو عبارت بالا را از منبعش به دقت نقل و سپس نقد و بررسی می‌کنیم و در نهایت به نکاتی پیرامون اصل این موضوع می‌پردازیم بحول الله و قوته.

### منبع اول: رسائل محیی‌الدین عربی

در مجموع رسائل محیی‌الدین عربی رساله‌ایست با عنوان «رد المتشابه إلى المحکم من الآيات القرآنية و الأحادیث النبوية»، در این رساله از زبان محیی‌الدین ابن عربی چنین آمده است:

«الحديث الثاني: ما رواه مسلم عن العباس رضي الله عنه، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أهل النار عذاباً، أبو طالب، و أن في قدميه لنعلين يغلي منهما دماغه».

و إنما خص بالنعلين، لأنه كان له قدم في تصديق محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و محبته و نصرته و الذب عنه، و لكن كان لا يدين بدينه خوفاً من سية العرب.

و لهذا قال لقریش عند الموت في وصيته: «أوصيكم بمحمد خيراً، فإنه الأمين في قریش، و الصديق في العرب، و قد جاء بأمر قبله الجنان، و أنكره اللسان، مخافة الشنآن». ثم قال في آخر كلامه: «و الله أن من سلك سبيله رشد، و من أخذ بهديه سعد»

فانظر كيف كان له قدم صدق في محبته، و قبول أمره، ولكنه انتقل فيه الخوف من الخلق، و الرجاء لهم، فظهرت حقيقته له بعد الموت، بنعلين من النار... وأما الحكمة في كونهما يغلي منهما دماغه، فلأن في الصحيح: «ألا أخبركم برأس الأمر وعموده، وذروة سنامه؟ الجهاد في سبيل الله.. ومن المعلوم: أن أبا طالب كان أشد الناس جهاداً عن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، ولكنه لم يتدين بدينه، خشية من السبّة، فكان خوفه لغير الله سبباً لإحباط جهاده، وإفساده.. وهكذا تكون حقيقة خوفه لغير الله، وهي نعله في النار، سبباً لإذابة دماغه، وهو لهب رأسه، وإحباطه بالإذابة والإفساد.» (مجموعه رسائل ابن عربی، ج ۲، ص ۴۳۸-۴۴۰)

### نقد و بررسی

همانطور که گذشت منبع این مطلب رساله «رد المتشابه إلى المحکم من الآيات القرآنية و الأحادیث النبوية» است. ولی باید دانست علی رغم همه تبلیغات شدیدی که مخالفان محیی‌الدین می‌نمایند، به حسب موازین

کتابشناسی ظاهراً این رساله از محیی‌الدین عربی نیست و به اشتباه توسط برخی به محیی‌الدین نسبت داده شده است.

در کتاب « مؤلفات ابن عربی تاریخها و تصنیفها » در صفحه ۳۲۰ در معرفی سید و چهل و هفتمین کتاب منسوب به محیی‌الدین گوید:

«۳۴۷- (۵۸۸)- کتاب رد معانی الآيات المتشابهات إلى معانی الآيات المحکمات.

- - تفسیر.
- - الكتاب- كما يوحى به عنوانه- محاولة لرفع التعارض الظاهري بين الآيات المحکمة و الآيات المتشابهة، و هذان المصطلحان: محکم و متشابه مأخوذان من القرآن الكريم. راجع الآية رقم ۷ من سورة آل عمران.
- - مطبوع ببيروت سنة ۱۳۲۸ هـ، و لم يتعرض الناشر لذكر المخطوطات التي اعتمد عليها في نشر النص.
- - نفس الكتاب، و بنفس العنوان منسوب إلى أبي عبد الله محمد بن أبي العباس الشاذلي، الملقب بابن اللبان (المتوفى سنة ۷۴۹ هـ / ۱۳۴۹)، انظر: كوبرولو ۱۶۰۱ / ۱۲ - ۶۴.
- - ذكره بروكلمان، و نسبه إلى ابن عربی: الملحق ۱: ۸۰۰ / ۱۵۸، و هو يعتمد على طبعة بيروت، و قد فعل عواد نفس الشيء: المستدرک ۹۲ هامش ۱.
- - نفس العنوان ينسبه بروكلمان إلى:
- ۱- محمد بن أحمد بن عبد المؤمن بن اللبان: كوبرولو ۱۶۰۱ / ۱۲ أ- ۶۳، الموصول ۸۹، ۴۱، راجع بروكلمان، الملحق ۲: ۱۳۷ / ۸.
- ۲- محمد الإشبيلي الشافعي: بريل (h) ۳۷۰، ۶۷۷، راجع بروكلمان، الملحق ۲: ۹۸۸ / ۴۸.
- - مشکوك في نسبهته.

از این عبارات روشن است که نسبت کتاب مشکوک بوده و جمعی آن را به ابن اللبان نسبت داده‌اند و نویسند هیهیچ دلیلی بر انتساب آن به محیی‌الدین نیافته مگر آنکه ناشر بیروتی کتاب آن را به محیی‌الدین نسبت داده است، ولی آن ناشر نیز دلیلی بر مدعای خود نیاورده و حتی نسخی را که بر آن اعتماد کرده ذکر نموده است و لذا نویسند در پایان، درباره کتاب نتیجه گرفته: «مشکوک فی نسبهته».

به همین شکل حاجی خلیفه (م- ۱۰۶۷) در کشف الظنون نیز بدون تردید کتاب را به ابن اللبان نسبت داده و از آثار محیی‌الدین ندانسته است و در جلد اول، ص ۵۳۶ گوید:

«رد المتشابهة الى المحکم» للشيخ محمد بن أحمد بن اللبان الأشعري المصري المتوفى سنة ۷۴۹ تسع و أربعين و سبعائة «من الآيات القرآنية» أوله: «أما بعد حمد الله الواحد بذاته و صفاته» الخ: ذکر فيه متشابهات القرآن»

و نیز در جلد دوم، ص ۳۷۵ گوید:

«متشابه القرآن» للشيخ الإمام: شمس الدين محمد بن عبد المؤمن المصري الشافعي الشهير بابن اللبان، المتوفي سنة ۷۴۹ تسع و أربعون و سبعمائة مختصر أوله «أما بعد حمد الله الواحد بذاته»

اگر بیشتر در این موضوع تحقیق نمائیم به شواهدی می‌رسیم که اسناد کتاب را به محیی‌الدین نفی کرده و به وضوح نشان می‌دهد که کتاب از ابن اللبان است.

ناشر این رساله در مجموعه رسائل محیی‌الدین گوید که سند وی در انتساب کتاب به محیی‌الدین نسخه‌ای است از سال ۱۰۳۱ که این رساله را به محیی‌الدین نسبت داده است، ولی حاجی خلیفه نیز که معاصر همین نسخه است آن را با اطمینان به ابن اللبان نسبت داده و بلکه برخی شواهد تاریخی نشان می‌دهد که صد و اندی سال قبل از آن، انتساب این کتاب به ابن اللبان از مسلمات در نزد برخی از علمای صوفیه و متخصصان کتب محیی‌الدین محسوب می‌شده است. محقق رساله گوید:

«وجدنا في «اليواقيت و الجواهر» للشعراني ج ۱ المبحث الثامن في وجوب اعتقاد أن الله معنا أينما كنا؛ ذكر الشعراني:

«عقد مجلس في الجامع الأزهر سنة خمس و تسعمائة بين الشيخ بدر الدين العلائي الحنفي، و الشيخ زكريا، و الشيخ برهان الدين بن أبي شريف، و جماعة، و بين الشيخ إبراهيم المواهي الشاذلي، قرر فيه المواهي اعتقاده في مسألة المعية، و انها بالذات لا بالأسماء و الصفات، كما يقولون.

فسألوه عن وافقه غير العلامة الغزنوي في «شرح عقائد النسفي» فقال: ذكر شيخ الإسلام ابن اللبان في قوله تعالى: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ان في هذه الآية دليلا على أقربيته تعالى من عبده قريبا حقيقيا، كما يليق بذاته، لتعالیه عن المكان».

و ذکر المواهي کلاما یقرب من کلام هذه الرسالة، في مسألة القرب، مما برهن لنا أن الشك في نسبتها قديم، لأن هذا النص ألقى ظلا من الشك في أنها كانت معروفة في بعض الأوساط، بأنها لابن اللبان من سنة ۹۰۵، أي قبل صاحب الكشف بمائة سنة و نيف» (مجموعه رسائل ابن عربی، ج ۲، ص: ۳۲۴).

از این عبارت استفاده میشود که شعرانی که متخصص آثار محیی‌الدین است و جمعی دیگر از اهل کلام و عرفان، در اوائل قرن دهم این کتاب را از ابن اللبان می‌دانسته و در آن تأملی نیز نداشته‌اند و شهادت مثل شعرانی در این مسأله بسیار حائز اهمیت است.

در هر حال بجز عنوان برخی از نسخ، دلیلی بر انتساب این کتاب به محیی‌الدین وجود ندارد و متخصصان فن چون شعرانی و حاجی خلیفه آن را از ابن اللبان می‌دانند[۱].

بنا براین از جهت فن کتابشناسی هیچ کس نمی‌تواند محتوای این رساله را به جناب محیی‌الدین منتسب نماید.



بگذریم از آنکه نویسنده رساله هر کس که باشد این مطلب را از سر عناد با حضرت ابوطالب علیه‌السلام بیان نکرده، بلکه مانند هر سنی دیگری به استناد یکی از کتب صحاح چنین گفته است.

### منبع دوم: فصوص الحکم

دومین منبعی که برای نقد محیی‌الدین بدان تمسک می‌کنند کتاب شریف فصوص الحکم است. وی در فصوص در فص حکمة ملكية فی کلمة لوطية به مناسبتی می‌نگارد:

«كما قال في حق أكمل الرسل و أعلم الخلق و أصدقهم في الحال «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أُحْبِبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ». و لو كان للهمة أثر و لا بد، لم يكن أحد أكمل من رسول الله صلى الله عليه و سلم و لا أعلى و لا أقوى همة منه، و ما أثمرت في إسلام أبي طالب عمه، و فيه نزلت الآية التي ذكرناها:

و لذلك قال في الرسول إنه ما عليه إلا البلاغ، و قال «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ». و زاد في سورة القصص «وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالمُهْتَدِينَ» أي بالذين أعطوه العلم بهدایتهم في حال عدمهم بأعيانهم الثابتة. فأثبت أن العلم تابع للمعلوم. فمن كان مؤمناً في ثبوت عينه و حال عدمه ظهر بتلك الصورة في حال وجوده. و قد علم الله ذلك منه أنه هكذا يكون، فلذلك قال «وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالمُهْتَدِينَ». (فصوص الحکم، ص ۱۳۰)

### نقد و بررسی

#### مقدمه‌ای کوتاه

قبل از ورود به بررسی این عبارت لازم است دانسته شود که بدون هیچ تردیدی دوران حیات محیی‌الدین دوران تقیه شدید شیعه در شامات بوده و حاکمان ایوبی به قتل عام شیعیان دست زده و به نقلی هفتاد هزار شیعه را کشتند.

توجه به این فضای تاریخی ضرورت تأمل هر چه بیشتر در عبارات نویسندگان آن دوران را روشن میکند. وقتی فضای حاکم بر عصری و منطقه‌ای فضای تقیه باشد، برای کشف عبارات یک نویسنده، نه فقط به عبارات مجمل نمی‌توان تمسک کرد؛ بلکه حجیت ظواهر عبارات وی نیز زیر سؤال می‌رود.

زبان تقیه زبانی خاص است و در آن فضا باید در کلمات دقت فراوانی نمود. اهل تقیه اعتقاد خود را معمولاً با لطائف و ظرائف نشان میدهند و در عین اینکه به عقیده خود تصریح نمی‌کنند ولی در سخنان خود رد پائی از عقیده‌شان قرار می‌دهند.

زبان تقیه را کسانی خوب می‌شناسند که در بلاد اهل تسنن زندگی نموده و یا خود به تقیه دچار بوده‌اند و یا افراد مبتلا به تقیه را دیده‌اند؛ مانند مرحوم قاضی نورالله تستری یا آیه‌الله سید محسن عاملی. و به همین جهت است که قاضی نور الله را برخی مؤرخین محقق [۲] شیخ شیعه‌شناس ( و نه شیعه تراش) نامیده‌اند.

نگارنده در مقدمات کتاب تشیع محیی‌الدین در حد توان مطالبی را در باب زبان تقیه بیان نموده است که اکنون جایی برای پرداختن به آن نیست. فعلا فقط سخن در ضرورت دقت در عبارات در فضای تقیه است.

اینکه مرحوم آیه‌الله العظمی حاج سید علی آقای قاضی قدس سره می‌فرموده‌اند که کلمات محیی‌الدین در دفاع از عقائد اهل تسنن از باب تقیه است، فقط بدین معنا نیست که وی از باب تقیه مطالب را خلاف حق بیان می‌کرده، بلکه گاهی تقیه سبب می‌شود انسان حق را با کنایه و ابهام بیان کند تا هم مخالفین خوشحال شوند و هم حق پایمال نشود. که نمونه ای از آن را در مقاله «دیدگاه محیی‌الدین درباره خلیفه رسول الله» سابقاً بیان نمودیم. این نوع تعبیر در فصوص که در اواخر عمر ایشان نگاشته شده گویا بیشتر به چشم می‌خورد.

### بررسی عبارت

اکنون به بررسی این عبارت بپردازیم:

محیی‌الدین در فص لوطی پیرامون این مطلب توضیح می‌دهد که عارف اگر بخواهد به همت خود کاری کند می‌تواند ولی این کار را نمی‌کند چون معرفت و عبودیتش مانع می‌شود و لذا تسلیم امر خداست که او چه بخواهد. سپس می‌گوید اگر همت اثری داشت باید همت رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم در اسلام حضرت ابوطالب علیه‌السلام اثر می‌گذاشت؛ چون کسی برتر از آن حضرت نیست، ولی همت حضرت در اسلام ابوطالب اثر نگذاشت و آیه شریفه درباره این مطلب نازل شده است.

«و لو كان للهمة أثر و لا بد، لم يكن أحد أكمل من رسول الله صلى الله عليه و سلم و لا أعلى و لا أقوى همة منه، و ما أثمرت في إسلام أبي طالب عمه، و فيه نزلت الآية التي ذكرناها: [«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»]

این تمام مطلبی است که در این عبارت آمده است و در آن هیچ اثری از نسبت کفر و شرک به حضرت ابوطالب وجود ندارد. آنچه هست فقط اینست که همت حضرت رسول اکرم در ایمان ایشان اثر نگذاشت ولی آیا چیز دیگری موجب ایمان آوردن ایشان شده است یا نه؟ عبارت از آن ساکت است.

### توضیحی بیشتر

محیی‌الدین در این عبارت اشاره کرده که طبق روایات و تاریخ آیه شریفه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» درباره ایمان حضرت ابوطالب نازل شده است. این روایت در مجامع شیعی نیز آمده است: قمی در تفسیر گوید:

وَأَمَّا قَوْلُهُ: إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ قَالَ نَزَلَتْ فِي أَبِي طَالِبٍ عَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ يَا عَمَّ- قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِالْجَهْرِ- نَفَعَكَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقُولُ: يَا ابْنَ أَخِي أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي، [وَ أَقُولُ بِنَفْسِي] فَلَمَّا مَاتَ شَهِدَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ تَكَلَّمَ بِهَا بِأَعْلَى صَوْتِهِ عِنْدَ الْمَوْتِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَمَّا أَنَا فَلَمْ أَسْمَعْهَا مِنْهُ- وَ أَرَجُو أَنْ تَنْفَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَوْ قُفَّتِ الْمَقَامَ الْمُحْمُودَ- لَشَفَعْتُ فِي أَبِي وَ أُمِّي وَ عَمِّي- وَ أَخِي كَانَ لِي مُوَخِيًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ. [۳]



البته پذیرش این حدیث مشکل است و قرائنی بر جعلی بودن آن به دست بنی‌امیه وجود دارد و برخی چون سید ابن طاووس به قرائن تاریخی اسناد آن را انکار کرده‌اند [۴].

ولی اکنون سخن در اینست که آیا بر فرض پذیرش حدیث، حدیث دلالت بر ایمان نیاوردن حضرت ابوطالب دارد یا نه؟

سید فخر موسوی در کتاب گرانقدر «ایمان ابی‌طالب» می‌فرماید:

الوجه الثالث أنه إذا ثبت أن هذه الآية نزلت في أبي طالب فهي دالة على فضل أبي طالب و علو مرتبته في الإيمان و الهداية و ذلك أن هداية أبي طالب كانت بالله تعالى دون غيره من خلقه و هو كان المتولي لها حتى سبق بها الداعي له و كان تقديره أن أبا طالب الذي تحبه لم تهده أنت يا محمد بنفسك بل الله الذي تولى هدايته فسبقت هدايته الدعوة له. فهذا يوضح ما ذكرناه و يؤيد ما قدمناه من فساد القول بالخبر و بطلان قول من زعم أن نبي الهدى صلى الله عليه وآله وسلم كان يحب الكافرين مع النهي عن ذلك و بالله التوفيق [۵]

ایشان ادعا می‌کند که آیه حد اکثر می‌فرماید که رسول خدا حضرت ابوطالب را هدایت نکردند، ولی نمی‌فهماند که ابوطالب هدایت شد یا نه؟ بلکه از خارج می‌دانیم که ابوطالب هدایت شدند و این فضیلتی برای ایشان است که هدایت ایشان به دست رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم نبوده بلکه به دست خود خداوند بوده است.

ظاهر آیه نیز با این معنا سازگار است که ملاک هدایت، محبت رسول خدا نیست، بلکه اراده خود خداست و از اینکه رسول خدا حضرت ابوطالب را هدایت نکردند، فهمیده نمی‌شود که آن حضرت مطلقاً هدایت نشدند.

نظیر همین توضیح را برای آیه شریفه (بر فرض صحّت حدیث) مرحوم استاد آشتیانی در حاشیه شرح فصوص قیصری آورده‌اند و گویند:

و أما معنى الآية الكريمة- لو وردت في شأن عم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم - أي، لقا لم تكن للهمة أثر، ما أثرت همته، صلى الله عليه و آله و سلم، في إسلام أبي طالب، عليه السلام، بل إسلامه من الله، لكمال خلوصه و محبته لولده العزيز، كما قال الله: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ». یعنی، إسلامه مِنِّي، لا منك. فمراده ليس أن همته ما أثرت في إسلامه و بقي كافراً! العياذ بالله. هكذا ينبغي أن يفهم الآية المباركة. «ج» [۶]

با توجه به این توضیح ساده معلوم میشود که در کلام محیی‌الدین هیچ اثری از انکار ایمان حضرت ابوطالب علیه‌السلام وجود ندارد، بلکه بر اساس کتب حدیث عامّه عبارتی آورده که در کتب حدیثی شیعی نیز نقل شده و بزرگان شیعه نیز اشاره کرده‌اند که این عبارت دلیل بر انکار ایمان آن حضرت نیست.

### آیا محیی‌الدین تقيه نموده است؟

به هر حال در عبارت محیی‌الدین اثری از انکار ایمان آن حضرت نیست؛ و کسی نمی‌تواند چنین نسبتی به وی بدهد، ولی غرض محیی‌الدین از این عبارت چیست؟

ممکن است محیی‌الدین واقعاً به ایمان نیاوردن آن حضرت اعتقاد داشته باشد و در این مسأله تاریخی واقعاً مستضعف باشد، و ممکن است این عبارت را از باب تقیه آورده باشد؛ زیرا وی در اول همین فص عبارتی در مدح حضرت أبوطالب آورده است و می‌گوید به واسطه پشتیبانی ایشان از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت از شر قوم خود در امان ماندند:

«و الذي قصد لوط عليه السلام، القبيلة بالركن الشديد: و المقاومة بقوله «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً» و هي الهمة هنا من البشر خاصة. فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم فمن ذلك الوقت- يعني من الزمن الذي قال فيه عليه السلام «أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ» ما بعث نبي بعد ذلك إلا في منعة من قومه، فكان يحميه قبيله كأبي طالب مع رسول الله صلى الله عليه و سلم.» (فصوص الحكم، ص ۱۲۷)

شاید آغاز نمودن این فصل با مدح حضرت أبوطالب وی را واداشته باشد که در عبارتی دو پهلو سخنی نیز بر مذاق عامه بگوید و خود را از دفاع از حضرت أبوطالب بری نشان دهد.

به هر حال باز هم جای تأکید دارد که آنچه مهم است اینکه سندی بر اعتقاد محیی‌الدین به ایمان نیاوردن حضرت أبوطالب در فصوص وجود ندارد و عباراتی که بدان استدلال می‌شود خالی از این مطلب است.

### چند نکته

#### نکته اول: منشأ اعتقاد اهل تسنن به ایمان نیاوردن أبوطالب

اعتقاد نداشتن به ایمان حضرت أبوطالب به دو شکل ممکن است:

- الف) از سر عناد با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنانکه بنی امیه بر همین اساس احادیثی در این مورد جعل کرده‌اند.
- ب) به علت تعبد به روایاتی که از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است.

عموم اهل سنت که به ایمان نیاوردن حضرت أبوطالب علیه السلام معتقدند، به خاطر مجموعه روایاتی جعلی است که در میراث حدیثی ایشان نفوذ کرده است و لذا در این مسأله مستضعفند؛ چون واقعاً تاریخ چنین به دست ایشان رسیده است و گناه آن بر عهده کسانی است که با شیطنت و خیانت این احادیث را جعل نموده‌اند.

محیی‌الدین عربی در فروع ظاهری مسلک بوده و تعبد شدیدی به روایات صحیح (به اعتقاد اهل سنت) دارد و حتی در فقه بر خلاف مشهور اهل سنت مطلقاً به قیاس عمل نمی‌کند و بسیاری از آراء عجیب وی محصول همین تعبد به روایات است.

از سوئی محبت شدید وی به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و تفضیل آن حضرت بر دیگر صحابه در جای جای آثار وی چون فتوحات آشکار است.

پس اگر بر فرض ایمان حضرت ابوطالب را نپذیرفته باشد به جهت تسلیم در مقابل روایات است نه اینکه از سر خصومت با امیر المؤمنین علیه‌السلام باشد.

ابن اللبان نیز که عبارات وی سابقاً گذشت از این قاعده مستثنی نیست و عموم اهل تسنن در این باب مستضعف می‌باشند و بر اساس مبانی حدیث‌شناسی خود و پذیرش روایات صحاح سننه راهی جز این ندارند.

### نکته دوم: معنای روایات جهنمی بودن منکر ایمان حضرت ابوطالب علیه‌السلام

روایاتی که می‌گویند معتقدین به شرک حضرت ابوطالب در جهنمند، ناظر به کسانی است که با علم و آگاهی به اسلام ایشان یا از سر عناد چنین اعتقادی دارند؛ نه افراد مستضعف.

در روایت است:

«کتب أبان بن محمود ألی علی بن موسی الرضاعلیه السلام: جعلت فداک أئی قد شککت فی اسلام أبی طالب. فکتب إلیه: و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین . الآیة. و بعدها إنک إن لم تقرّ بایمان أبی طالب کان مصیرک إلی النار.» [۷]

معلوم است که سخن در این روایت درباره من بعد ما تبین له الهدی است؛ یعنی کسی که حق برای او آشکار شده و با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مشافه می‌کند، نه افراد جاهل و مستضعف از اهل تسنن که علی‌رغم محبت شدید به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از باب تبعیت از روایات نبوی به ایمان نداشتن حضرت ابوطالب علیه‌السلام معتقد شده‌اند. بنابراین - چه محیی‌الدین معتقد به ایمان آن حضرت باشد و چه نباشد - استدلال به این روایات بر لعن و تکفیر و توهین به بزرگان اهل تسنن از جهت علمی صحیح نیست، بلکه باید با ایشان چون مستضعفین عمل نمود.

در حقیقت بزرگان اهل تسنن که معاند نباشند در این مسأله مصداق این روایت هستند:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ رَجُلًا لِلَّهِ لَأَنَابَهُ اللَّهُ عَلَى حُبِّهِ إِيَّاهُ وَ إِنْ كَانَ الْمَحْبُوبُ فِي عِلْمِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَبْغَضَ رَجُلًا لِلَّهِ لَأَنَابَهُ اللَّهُ عَلَى بُغْضِهِ إِيَّاهُ وَ لَوْ كَانَ الْمُبْغَضُ فِي عِلْمِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ [۸]

نظیر این نزاع در بسیاری از مسائل تاریخی و رجالی وجود داشته و دارد که جمعی از علما کسی را به حسب مدارکی که در دست دارند از اهل آتش می‌شمارند و از وی تبری می‌کنند و جمعی وی را از اهل نجات می‌دانند و محبت می‌ورزند و البته هر دو طائفه به خاطر خدا و نه از سر بغض خداوند و اولیائش چنین می‌نمایند و هر دو ان شاء الله مثابند؛ مانند اختلاف علمای شیعه درباره سادات بنی‌الحسن که عده‌ای برخی از ایشان را مخالف و حتی ناصبی می‌شمارند چون به ائمه ناسزا گفته‌اند و مرحوم سید ابن طاووس معتقد است که ایشان از خوبان بوده و به تقیه و مانند آن مبتلا بوده‌اند و معلوم است نظر مشهور علما، از سر عناد با سادات و ذریه اهل بیت نبوده، بلکه از تاریخ چنین فهمیده‌اند.

### نکته سوّم: ایمان حضرت اَبی‌طالب در فتوحات

محیی‌الدین در فتوحات نیز عبارتی کوتاه و گذرا در یک مسأله فقهی دارد که از آن نیز عدم ایمان آن حضرت فهمیده می‌شود. وی گوید:

و القرابة قرابتان قرابة الدين و قرابة الطين فمن جمع بين القرابتين فهو أولى بالصلة و إن انفرد أحدهما بالدين و الآخر بالطين فتقدم قرابة الدين على قرابة الطين كما فعل الحق تعالى في الميراث فورث قرابة الدم و لم يورث قرابة الطين إذا اختلفا في الدين فكان الواحد مؤمنا بالله وحده و الأخ الآخر كافر بأحدية الله و مات أحد الأخوين لم يجعل له نصيبا في ميراثه فقال لا يتوارث أهل ملتين و قد ذهب عقيل دون علي بن ابي طالب بمال أبيه لما مات أبو طالب عم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ [۹]

با توجّه به مطالب گذشته این عبارت نیز یا از باب تقیّه است و یا به واسطه بی‌اطلاعی ایشان از واقعیت تاریخ.

### نکته چهارم: ظهور تقیه در داستان حضرت اَبوطالب

داستان ایمان حضرت اَبوطالب از مطالبی است که از آن برای فهم تقیّه و تأثیر آن در تاریخ می‌توان استفاده‌های شایانی نمود.

در روایات شیعه آمده است که آن حضرت در باطن ایمان داشتند و در ظاهر خود را مشرک نشان می‌دادند؛

الكليني عن عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن مثل أبي طالب مثل أصحاب الكهف أسروا الإيمان و أظهروا الشرك فأتاهم الله أجرهم مرتين [۱۰].

تأمل در داستان حضرت اَبوطالب علیه‌السلام برای مخالفان عرفان بسیار راهگشاست که بدانند چه بسا شخصی علی‌رغم ایمان باطنی مجبور است جهت مراعات ظاهر و حفظ برخی مصالح اظهار کفر و شرک نماید، چه رسد به آنکه اظهار سنی‌بودن نموده و در لابلاي عباراتش گاهی مدح خلفای غاصب بگوید.

انسانی منصفی که در این ماجرا و نظائر آن در تاریخ تأمل کافی کند نمی‌تواند به این راحتی دیگران را متهم نموده و زبان به تفسیق و تکفیر بگشاید.

### جمع بندی

اولاً سند محکمی بر اعتقاد محیی‌الدین به کفر حضرت اَبوطالب در دست نیست. عبارت رسائل به حسب قرائن تاریخی از ابن اللبان است و عبارت فصوص دلالتی بر این مسأله ندارد.

ثانیاً بر فرض صحّ انتساب چنین چیزی، مانند عبارت فتوحات، این عبارات می‌تواند مقتضای تقیه باشد.

ثالثاً هیچ کس مدعی عصمت جناب محیی‌الدین نیست و مسلماً محیی‌الدین در بسیاری از مطالب تحت تأثیر فضای محیط تربیتی خود بوده و ممکن است در این مسأله نیز چنین باشد. اشتباه در یک مسأله دلیل بر اشتباه بودن دیگر نظرات و کلمات شخص نیست.

رابعاً باید از داستان حضرت ابوطالب درس گرفته و فهمید دامنه تقیه چقدر گسترده است و میشود کسی سالیان سال در تقیه به سر برده و اظهار کفر و شرک کند ولی در باطن مسلمان باشد، چه رسد به آنکه در ظاهر اظهار سنی‌گری نماید.